

واکاوی نسبت احکام و عناوین ثانویه با احکام و عناوین اولیه در فقه

مجتبی الهیان^۱، مریم خادمی^{۲*}

۱. استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری و پژوهشگر پژوهشکده دانشگاه ادیان و مذاهب قم

(تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۱۲؛ تاریخ تصویب: ۹۱/۱۰/۱۶)

چکیده

انسان و نیازهای او همواره در حال تغییر است. پدیده‌های اجتماعی نیز پیوسته در حال دگرگونی است. بر این اساس، چگونه ممکن است این پدیده‌های دمام در حال تغییر، با احکام شرعی ثابتی سازگار باشد که حلال و حرام آن تا قیامت پابرجاست؟ بخشی از این اشکال، با قسمتی از اصول ثابت و قواعد کلی شریعت قابل حل است. بخشی نیز ذیل عنوان‌های ثانوی می‌گنجد و گره آن‌ها به کمک این عناوین گشوده می‌شود. از این رو، نقش و اهمیت عناوین ثانویه در استنباط احکام شرعی، از عناوین اولیه کم‌تر نیست و چنانچه شارع مقدس احکام ثانویه را جعل نمی‌نمود، فقه اسلامی ناقص و بسیاری از افعال مکلفان بدون حکم باقی می‌ماند. احکام و عناوین ثانویه، در سراسر فقه کاربرد دارند و در ابواب مختلف فقه، از طهارت گرفته تا حدود و دیات، به چشم می‌خورند. پژوهش حاضر، درصدد است تا با اثبات کارآمدی و پویایی فقه اسلامی از طریق واکاوی احکام و عناوین ثانویه در فقه و نسبت آن‌ها با احکام و عناوین اولیه؛ جایگاه آن‌ها را در فقه به دست آورد.

واژگان کلیدی

احکام ثانویه، احکام اولیه، عناوین ثانویه، عناوین اولیه، فقه.

مقدمه

دین مبین اسلام، جامع‌ترین و کامل‌ترین برنامه هدایت انسان‌ها به سوی کمال و سعادت دنیوی و اخروی است، که از جانب پروردگار عالم و به واسطه بهترین آفریدگان، حضرت محمد ﷺ بر ما ارزانی شده است. از این رو، در مقابل کسانی که به پلورالیسم و کثرت‌گرایی معتقد هستند و همه حقیقت را در همه ادیان می‌جویند، ما به شمول‌گرایی معتقد هستیم و این که دین اسلام تنها دین برحق و تحریف نشده‌ای است که همه محسنات ادیان دیگر را در خود دارد؛ افزون بر این که از ایرادها و انحراف‌های آن‌ها نیز مصون است (صادقی، ۱۳۷۷، ص ۴۵-۵۴). چنین دین و آیینی، این ظرفیت را خواهد داشت که سعادت و خوشبختی بشر را تضمین کند و او را به سرمنزل مقصود برساند. از این رو، برنامه‌های پیشرفته این دین، تغییرناپذیر خواهد بود و در قوانین و مقررات آن تزلزلی پیش نخواهد آمد؛ همان گونه که در روایات، به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبْدًا لِإِيَّامِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ حَرَامٌ أَبْدًا لِإِيَّامِ الْقِيَامَةِ؛ امور حلالی را که پیامبر ﷺ از جانب خداوند آورده، تا روز قیامت حلال است و اموری که در دین اسلام حرام شده، تا روز قیامت حرام خواهد بود» (کلینی، ۱۳۶۵، ص ۵۸).

از سوی دیگر، می‌بینیم که در گذر زمان، در زندگی شخصی افراد و نیز در حیات اجتماعی جوامع مختلف، مسایل مستحدثه و نیازهای جدیدی پیش می‌آید که برخورد با آن‌ها، راه‌حل‌های جدیدی را می‌طلبد و باید با راه‌کارهای نو و روزآمد با آنها روبه‌رو شد تا حیات اجتماعی، فرهنگی، امنیتی، سیاسی و اقتصادی جامعه تأمین شود و زندگی فردی و اجتماعی راه خود را به سوی رشد، پیشرفت، کمال و سعادت ادامه دهد. از زمره این مسایل مستحدثه و نیازهای نو، «عناوین ثانویه» هستند که ناگزیر باعث تغییر بسیاری از احکام شرعی در ارتباط با زندگی فردی و اجتماعی و پیدایش «احکام ثانویه» می‌شوند و این شبهه را پدید می‌آورند که تکلیف ادعای تغییرناپذیری احکام دین چه خواهد شد؟

پژوهش حاضر، درصدد است در این مسئله، کاوشی واقع‌بینانه داشته باشد و برای روشن شدن زوایای آن، به پاسخی شایسته و درخور دست یابد، تا با اثبات کارآمدی و پویایی فقه

اسلامی از طریق واکاوی احکام و عناوین ثانویه در فقه و نسبت آنها با احکام و عناوین اولیه؛ جایگاه آنها را در فقه به دست آورد.

واژه‌شناسی «حکم» در فقه و اصول

«حکم»، از اصطلاحات اصولی و فقهی است و مقصود از آن، تشریحات صادر از سوی کسی است که برای دیگران الزام آور است. با توجه به این که بحث در علم اصول و فقه امامیه درباره «حکم شرعی» است، از دیرباز اصولیون در پی ارائه تعریفی جامع و مانع از اصطلاح «حکم شرعی» بوده‌اند؛ به عنوان مثال:

حکم شرعی، مطلق دستورها یا تشریحات صادر از سوی خداوند برای تنظیم زندگانی انسان است (عاملی، ۱۴۱۰، ص ۷۱). اعم از این که این دستورها به ذات انسان متعلق باشد یا به رفتار او و یا به ذوات دیگری که با انسان مرتبط هستند (انصاری، ۱۳۷۶، ص ۴۲۱).

با توجه به این تعریف، حکم شرعی، مطلق دستورها یا تشریحاتی است که از سوی شریعت قرار داده شده است؛ اعم از این که احکام صادر، برای مکلفان الزام‌آور باشد یا خیر. از این رو، تمامی احکام پنج‌گانه - وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه - حکم شرعی بوده و به شریعت منتسب است (خراسانی، ۱۴۰۷، ص ۱۲۳).

بنابراین، واژه «حکم» در اصطلاح فقه و اصول، به معنای «حکم شرعی» است، که بر احکام پنج‌گانه تکلیفی و نیز احکام وضعی اطلاق می‌گردد؛ چنان‌که مرحوم فخرالمحققین محمد بن حسن حلی (۷۷۱ ق) حکم شرعی را اعم از احکام تکلیفی و وضعی می‌داند (حلی، ۱۳۸۷، ص ۸).

واژه‌شناسی «عنوان» در فقه و اصول

«عنوان» از دیدگاه فقهی و اصولی، موضوعی است که برای آن، حکم صادر شده است و در واقع، حکم شرعی بر آن جاری شده و به آن تعلق گرفته است؛ لیکن گاه این موضوع به حسب خودش لحاظ می‌شود؛ که در این صورت، «عنوان اولی» است و گاه به حسب امر عارضی بیرون از ذاتش لحاظ می‌گردد؛ که آن را «عنوان ثانوی» می‌نامند.

برخی معتقدند که «عنوان»، متعلق حکم است، نه موضوع آن؛ زیرا موضوع، ذات شیء است، مانند خمر و لحم خنزیر؛ و متعلق، فعل مکلف است، مانند شرب خمر و اکل لحم خنزیر. «حکم»، به متعلق تعلق می‌گیرد و بر آن بار می‌شود، نه به موضوع (امینیان، ۱۳۸۳، ص ۳۱-۳۲، مشکینی، ۱۳۴۸، ص ۱۲۱). البته به نظر می‌رسد، با توجه به این که فعل مکلف بر آن موضوع واقع شده، می‌توان مجموع متعلق و موضوع را «عنوان» برای حکم دانست.

پیشینه تاریخی بحث احکام و عناوین ثانویه

بحث عناوین ثانویه و عمل به احکام آن، از صدر اسلام وجود داشته است؛ چرا که قواعدی مانند قاعده نفی ضرر، نفی حرج، لزوم تقیه و... در قرآن و سنت ریشه دارد و مسلمانان از همان سال‌های نخست، این دو منبع را در اختیار داشته‌اند.

در این مورد، می‌توان به قضیه سمره بن جندب اشاره کرد؛ آن‌جا که موجب اضرار بر مرد انصاری شد و پیامبر ﷺ کندن درخت را از آن خانه دستور دادند و قاعده مهم فقهی «لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام» را صادر نمودند. در آن‌جا، حضرت با وجود اعتقاد و احترام به مالکیت و تسلط اشخاص بر املاک خود، این حکم ثانوی را مطرح و عمل به آن را دستور فرمودند؛ چرا که موجب ضرر رساندن به دیگری شده بود. بنابراین، آن حضرت، «نفی اضرار به دیگری» را بر قاعده «تسلط انسان بر اموال خویش» مقدم اعلام فرمودند.

نمونه دیگر در زمان پیامبر اکرم ﷺ، دستورهای خاصی است که آن حضرت برای استفاده از آب در شهر مدینه و حومه آن و چراگاه‌ها صادر فرمودند و در مصرف آب و چگونگی بهره‌برداری از چراگاه‌های اطراف مدینه محدودیت ویژه‌ای را برقرار نمودند، در حالی که حکم اولیه در استفاده از آب نهرها و زمین‌هایی که مالک ندارد و چیزهایی از این قبیل، جواز استفاده بدون محدودیت برای عموم بوده؛ اما با توجه به شرایط خاص زمانی و مکانی، نبی اکرم ﷺ حکم را در این مسئله تغییر دادند و حکم جدیدی را به مرحله اجرا گذاردند (صدر، ۱۳۹۹، ص ۴۱).

پس از آن، به دوران حکومت حضرت علی ع‌س‌ل‌م می‌رسیم که ایشان در زمان حکومت خود، بر اموال دیگری، مانند اسب‌ها نیز زکات وضع نمودند، در حالی که پیامبر ﷺ زکات را فقط بر

نُه قسم مشهور، از جمله انعام سه‌گانه (شتر، گاو و گوسفند) مقرر کرده بودند. بنابراین، در زمان‌های مختلف و بنا به شرایط و اوضاع جامعه، ولی امر و حاکم اسلامی می‌تواند از باب عناوین ثانویه، هر جا ضرورت و نیاز ایجاب کند، بر دیگر اموال نیز زکات وضع کند و این، از حقوق حاکم اسلامی است (صدر، ۱۳۹۹، ص ۴۱).

همچنین در زمان تمامی امامان شیعه، چنین عناوینی جاری بوده است. شواهدی از این قبیل، در عصر سایر ائمه معصومین علیهم‌السلام کم‌وبیش وجود دارد، که برخی به اعمال فردی مربوط از قبیل عبادات و برخی نیز به افعال اجتماعی مربوط است که در جامعه و حکومت اسلامی مطرح می‌گردد. تنوع، چگونگی و گستردگی این احکام، به محدوده قدرت و نفوذ اجرای امام علیهم‌السلام در حوزه مسئولیت خویش در عرصه اجتماع وابستگی تام داشته است. در دوره‌ای که امامان شیعه در فشار شدید اختناق حاکم بر جامعه به سر می‌برده‌اند، محدوده این قبیل احکام بسیار کوچک و به موارد جزئی منحصر بوده است؛ حتی در حد صدور دستورالعمل برای طهارت از خبث؛ لیکن زمانی که از شدت فشار دستگاه حاکم کاسته می‌شد، وسعت این احکام در بیان ائمه هدی علیهم‌السلام به گونه‌ای بود که زیربنای حکومت وقت را نیز متزلزل می‌ساخت.

گاهی حکم ثانوی در مسئله‌ای، شکل تقیه به خود می‌گرفت و امام علیهم‌السلام به منظور رعایت مصالح مسلمین و مقتضیات زمانه، حکم اولی را تغییر داده؛ به گونه‌ای کاملاً متفاوت و در کمال تقیه به صدور حکم جدید، دستور می‌داد؛ که به طبع، تبعیت از امام بر هر شیعه‌ای واجب بود و ایشان در عمل به امام خود اقتدا و حکم جدید را اجرا می‌کردند.

در طول «غیبت صغرا» گرچه امام علیهم‌السلام از نظرها پنهان بود؛ کسانی بودند که با آن حضرت در تماس بودند و سیمت «نواب خاص» امام را داشتند. هر یک از شیعیان می‌توانستند به وسیله «نواب»، مشکلات و مسایل خود، به ویژه عناوین عارضی و ثانویه، را مانند اضطرار، اکراه، عسر و حرج، حفظ جان از راه تقیه به عرض آن حضرت برسانند و توسط آنان پاسخ خود را دریافت کنند. تلاش‌ها و فعالیت‌های هر یک از این چهار بزرگوار و نقش آنان در سازمان مخفی وکالت و ایجاد آمادگی در شیعیان برای پذیرش «غیبت کبرا» بسیار مهم و اساسی بوده است. همچنین

اهتمام آنان به پاسخ‌گویی به مسایل مستحدثه و عناوین ثانویه و روشن کردن وظایف شیعیان در این موارد، بسیار مورد توجه بوده است (پورسیدآقایی، ۱۳۸۳، ص ۳۶).

پس از سال ۳۲۹ قمری و وقوع «غیبت کبرا»، طبق دستور امام عصر (عج)، فقهای عظیم‌الشان به نیابت عامه از طرف ایشان رسیدند و شیعیان موظف شدند که در حوادث، پیشامدها و مسایل مستحدثه، به فقها و مراجع تقلید خود رجوع کنند. از این رو، بسیاری از اصولیون و فقها، در مباحث خود و به مناسبت‌های گوناگون، به صورت غیرمستقل و پراکنده به این موضوع توجه کرده و به بحث از عناوین و احکام ثانویه پرداخته‌اند، که می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

شیخ محمدحسین بن محمدرحیم (۱۲۶۱ ق)، معروف به «صاحب فصول»، مؤلف کتاب ارزشمند *الفصول الغرویه فی الاصول الفقہیة* از احکام اولیه و ثانویه، به «التکالیف الاصلیه و العارضیه» تعبیر کرده است. بخشی از سخن وی هنگام بحث قاعده لاجرح چنین است:

انّ الظاهر من أدلة نفي العسر و الحرج انتفاؤها في التكاليف الأصلية و العارضیه بأسباب سائعه فلا يتعلّق التذرّ و شبهه بما يشتمل علیها... و کذا الحال في أمر من يجب طاعته شرعاً کالمولوي، فليس له اجبارٌ مملوکه بما فيه عسرٌ و حرجٌ؛ ظاهر از دلیل‌های عسر و حرج، این است که عسر و حرج در تکلیف‌های اصلی و تکلیف‌هایی که از راه‌های جایز عارض می‌شوند، منتفی است. از این رو، نذر و مانند آن، به تکلیف حرجی و عسرآور تعلق نمی‌گیرد... و به همین ترتیب است فرمان کسی که اطاعت از او نوعاً واجب است، مانند مولا که نمی‌تواند عبد خود را به کار حرجی و عسرآور اجبار نماید (اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۳۳۵).

در مبحث اجتهاد و تقلید نیز به گفتاری کوتاه از ایشان درباره احکام اولیه، همراه با اشاره‌ای به احکام ثانویه برمی‌خوریم. وی در این مبحث، احکام فعلی را به دو دسته احکام «واقعی اولی» و «واقعی غیر اولی» تقسیم می‌کند (اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۳۹۱).

ولی آغاز بحث و تحقیق در مورد این احکام را باید از زمان شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱ ق) دانست (کلانتری، ۱۳۷۸، ص ۲۹). وی در کتاب *المکاسب*، در مبحث «شروط صحت شرط» (انصاری، ۱۳۶۷، ص ۲۷۷) و رساله «المواسعه و المضایقه» (انصاری، ۱۳۶۷، ص ۳۵۴) و نیز در

فرائد الاصول در بحث از «قاعده لاضرر» (انصاری، بی‌تا، ص ۵۳۵) مباحث دقیق و ارزنده‌ای درباره حکم ثانوی مطرح کرده است.

پس از ایشان، آخوند خراسانی (۱۳۲۹ ق) در کتاب کفایه الاصول، هنگام بحث از «قاعده لاضرر» و همچنین در آغاز مبحث «تعارض الأدلّه و الامارات» مطالبی درباره احکام ثانویه مطرح نموده است (خراسانی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۴۸ و ج ۲، صص ۲۶۹ و ۳۷۶). پس از صاحب کفایه، محشّیان و شارحان این کتاب و علمای دیگر نیز کم و بیش به این بحث پرداخته‌اند.

عناوین و احکام ثانویه در دوران معاصر

از ویژگی‌های مهم مکتب تشیع، استفاده از عنصر اجتهاد در گستره نصوص دینی است. این ویژگی، سبب پویایی و تحرک هرچه بیش‌تر مکتب و نیز کسب توان مناسب در پاسخ‌گویی به موضوعات نوپیدا بوده و هست. تکامل و گسترش رشته‌های مختلف علوم اسلامی، از جمله دانش فقه، در پرتو همین عنصر اجتهاد و نیز تلاش دانشمندان و فقیهان بزرگ و زمان‌شناس صورت پذیرفته است.

با نگاهی گذرا به تاریخ تشیع، می‌بینیم که موارد استفاده فقها از احکام ثانویه، در مبارزات خود و در مواجهه با عناوین ثانویه، بسیار بوده است. به عنوان نمونه، می‌توان به حکم میرزای شیرازی در تحریم تنباکو، حکم سید محمدکاظم یزدی در تحریم پارچه لباس‌های خارجی، حکم آیت‌الله نائینی و علمای نجف در حمایت از مشروطه، حکم جهاد علیه دولت‌های خارجی، حکم حمایت از نهضت ملی شدن صنعت نفت و نیز احکام حکومتی امام خمینی (ره) در جمهوری اسلامی اشاره کرد.

رابطه احکام و عناوین ثانویه با پویایی و جاودانگی دین

در باب خاتمیت دین، این پرسش از دیر زمان مطرح بوده است که چگونه می‌توان میان خاتمیت و ثبات شریعت از یک سو، و پاسخ‌گو بودن دین به مسایل متغیر و متحول بشری جمع کرد؟ جمع میان این دو، از قبیل جمع میان دو امر متضاد است؛ زیرا از یک سو حیات بشر، پیوسته در معرض تحول و تطور است و هر روز مسایل جدیدی رخ می‌دهد که باید حکم

دین را درباره آن‌ها جويا شد؛ و از سوی دیگر، احکام دین در عصر و یا اعصار پیش از این، بیان شده و پاسخ‌گوی مسایل زمان و مکان دیگری بوده که اکنون آن شرایط به کلی دگرگون شده است. در این صورت چگونه می‌توان با شریعت ثابت، پاسخ‌گوی نیازهای متحول بشری بود؟ (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۰، ص ۷۳).

راه حل مشکل مزبور، تبیین دو مطلب است:

۱. نسخ ناپذیری و جاودانگی قوانین اسلام، با انعطاف‌پذیری و انطباق آن بر شرایط مختلف، منافات ندارد. سیستم قانون‌گذاری اسلام به گونه‌ای است که در عین ثبات و پایداری، می‌تواند با تحولات تاریخی و اجتماعی و شرایط گوناگون زمانی و مکانی هماهنگ گردد و راه و رسم زندگی دینی را در هر زمان و مکان و هر دوره و برای هر نسل، به بشر عرضه نماید. یکی از راه‌کارهای اسلام برای این هماهنگی، کاربرد احکام و عناوین ثانویه در شریعت و فقه اسلامی است.

۲. اگرچه زمان ذاتاً متغیر و متحول است و شرایط و مقتضیات زمان، گوناگون و متفاوت اند؛ چنین نیست که همه حقایق حاکم بر جهان طبیعت و انسان، دست‌خوش تحول و تطور گردد؛ بلکه در همین جهان متحول و متکامل، سلسله حقایق ثابت و پایداری وجود دارد که هرگز گرد کهنگی و فرسودگی بر آن‌ها نخواهد نشست. آیا گذشت زمان، مبادی عقلی تفکر، از قبیل اصل «امتناع اجتماع نقیضین» و اصل «علیت» را باطل ساخته و یا آن‌ها را نسخ کرده است؟ آیا این سخن سعدی که «بنی آدم اعضای یک پیکرند» چون هفتصد سال از عمرش می‌گذرد، منسوخ و غیرقابل عمل است؟! آیا به دلیل این که عدالت، مروت، وفاداری و نیکی، هزاران سال است دهان به دهان می‌گردد، کهنه و منسوخ شده است؟! و آیا...؟! (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۰، ص ۷۴-۷۵).

عناوین ثانویه و جامعیت شریعت خاتم

از ویژگی‌های مهم شریعت اسلام - افزون بر پویایی و جاودانگی - جامعیت و پاسخ‌گویی آن به تمام نیازهای بشری در همه ابعاد و شئون مختلف زندگی است و لازمه آن، توانایی حل معضلات جدید و پاسخ‌گویی به مسایل مستحدثه و عناوین ثانویه، متناسب با نیازهای روز

بشری است. بدین جهت، دین مبین اسلام، دینی جهانی است که برای همه انسان‌ها، در همه زمان‌ها و مکان‌ها آورده شده است. همان گونه که قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم» (انبیاء: ۱۰۷).

قرآن کریم در باره جامعیت دین می‌فرماید: «وَوَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّمَاتًا لِّكُلِّ شَيْءٍ؛ ما بر تو این کتاب را که بیان‌کننده هر چیزی است، فرود آوردیم» (نحل: ۸۹). همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَفِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ؛ هیچ موضوعی نیست، مگر آن که در قرآن یا سنت [به اجمال و اشاره یا به تفصیل] بیان شده است» (کلینی، ۱۳۶۵، ص ۵۹).

سازوکارهای دین در رویارویی با عناوین ثانویه

شریعت اسلام، در برخورد با عناوین ثانویه و مسایل مستحدثه، سازوکار ویژه‌ای دارد که در سیستم قانون‌گذاری خود لحاظ کرده است و به واسطه آن می‌تواند دو مقوله ثابت و متغیر را در باب دین و زندگی بشر به هم پیوند دهد. برای آشنایی با این روش‌ها و سازوکارها، برخی از عناصر و ارکان آن را به اختصار بیان می‌کنیم (ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۰، ص ۷۵ و ۸۵):

۱. احکام اولیه و ثانویه

همان گونه که قبلاً بیان شد، در شریعت اسلام دو گونه قانون و حکم وجود دارد: ۱. قوانین و احکام اولیه، که به شرایط عادی و معمولی زندگی انسان مربوط است. ۲. قوانین و احکام ثانویه، که به شرایط اضطراری و غیرعادی مربوط است.

دسته نخست را «قوانین اولیه» و دسته دوم را «قوانین ثانویه» می‌نامند. احکام ثانویه، بر احکام اولیه نظارت دارند و در شرایط غیرعادی، آن‌ها را تغییر داده یا به کلی برمی‌دارند. مثلاً وجوب روزه‌داری در ماه رمضان، از احکام اولیه است که به شرایط عادی مربوط است؛ لیکن اگر روزه موجب «ضرر» گردد و سلامتی انسان را به مشکل دچار سازد، در این جا حکم ثانوی، یعنی «قاعدۀ رفع ضرر» وارد عمل می‌شود و وجوب روزه را از کسانی که روزه‌داری برای آن‌ها ضرر دارد، برمی‌دارد. همین گونه است اگر روزه بر فرد دیگری ضرر وارد سازد، مانند زن باردار یا زنی که بچه شیرخوار دارد و روزه گرفتن به فرزند او ضرر می‌رساند (بجنوردی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۶).

۲. تشریح اجتهاد در اسلام

از ویژگی‌های مهم مکتب تشیع، استفاده از عنصر اجتهاد در گستره نصوص دینی است. این ویژگی، سبب پویایی و تحرک هرچه بیش‌تر مکتب و نیز کسب توان مناسب در پاسخ‌گویی به موضوعات نوپیدا بوده و هست. در پرتو اصول و قواعد کلی اسلامی و با استفاده از روش اجتهاد صحیح، می‌توان احکام مربوط به همه مسایل جدید را در هر شرایطی استنباط کرد. آنچه به کمال و خاتمیت دین خدشه وارد می‌سازد، سکوت شارع نسبت به حکم برخی موضوع‌های تازه و بی‌سابقه، یا انسداد باب اجتهاد است که این مشکل با فرایند اجتهاد برطرف گردیده و با شمول احکام شرعی و دوام استنباط فقهی، شعاع شریعت چونان خورشید عالم‌تاب، همواره بر تمامی پدیده‌ها پرتو افکننده است (جوادی آملی، ۱۳۷۳، ص ۲۰۳ و ۲۰۵).

۳. ملاک‌های احکام و قاعده اهم و مهم

یکی از قواعد مسلم در اصول فقه امامیه، «قاعده اهم و مهم» است. مفاد این قاعده آن است که هرگاه به لحاظ محدودیت‌های زمانی و... در مقام امتثال و اجرای دو تکلیف شرعی تزامم رخ دهد؛ یعنی مکلف از امتثال دو تکلیف عاجز باشد؛ در این صورت مکلف باید تکلیفی را که اهمیت بیش‌تری دارد، امتثال کند و اهم را بر مهم ترجیح دهد.

۴. مسئولیت‌ها و اختیارات حاکم اسلامی

قرآن کریم، همراه با گزارش از خاتمیت شریعت اسلامی، از اصل ولایت نیز به عنوان اصل مکمل دین اسلام یاد کرده و می‌فرماید: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» (مائده: ۳). این آیه شریفه، به گواهی روایات متواتر اسلامی، به واقعه‌ای مربوط است که در غدیرختم به دستور خداوند و توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رخ داد، و آن اینکه پیامبر در میان انبوه زائران خانه خدا و به عنوان برنامه‌ای رسمی، حضرت علی علیه السلام را به عنوان والی مسلمانان پس از خود، معرفی نمود و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَمِنْ مَوْلَاهُ عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر که من فرمانروای اویم، این علی فرمانروا و صاحب اختیار اوست» (مفید، ۱۴۱۳، ص ۱۷۶).

با توجه به قراین متعدد عقلی و نقلی که در کتاب‌های عقاید و کلام بیان شده، مقصود از ولایت در این حدیث، رهبری و حکومت است. بنابراین، وجود حکومت و ولایت یکی دیگر از

ارکان خاتمیت است؛ زیرا والی و حاکم اسلامی با توجه به آگاهی و شناختی که از احکام اسلامی و مسایل و نیازهای جامعه اسلامی دارد، می‌تواند درباره مشکلات و مسایل جدید جامعه چاره‌اندیشی کند و طبق قاعده اهم و مهم، مسایل را اولویت‌بندی کرده، درباره آن‌ها تصمیم‌گیری نماید.

در هر حال، ولایت مستمر - همانند اجتهاد مستمر - شرط دیگر کمال دین است، و دین بدون ولایت، دین بدون سیاست و ناقص است. بدین‌سان، ولی جامعه از آن جهت که به زمان آگاه است، به مصلحت نظام و موارد مزاحمت احکام با یکدیگر پی می‌برد، و از آن جهت که به احکام نیز آگاه است، به تشخیص اهم و مهم پرداخته، در نهایت با رعایت اهم، حکم لازم را اعلام می‌دارد.

ولایت، در رتبه اول، به خداوند، و در مرتبه بعد به رسول اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام متعلق است؛ لیکن در مراتب بعدی به وارثان واجد شرایط آن‌ها انتقال یافته و از این طریق استمرار می‌یابد. انتقال ولایت به عاملان حکومتی در زمان پیامبر ﷺ و خلافت امیر مؤمنان علیه‌السلام امری مسلم، و استمرار آن در زمان غیبت، به دلایل عقلی و نقلی، مبرهن می‌باشد. (جوادی آملی، ۱۳۷۳، ص ۲۰۵ و ۲۰۶).

بنابراین، قوانین کلی دینی که با فطرت انسانی هماهنگ است، در همه زمان‌ها و مکان‌ها ثابت است و تحولات تاریخی و اجتماعی بر آن‌ها تأثیر نمی‌گذارد؛ لیکن احکام جزئی مربوط به حوادث تدریجی و مسایل مربوط به امور مالی، سیستم دفاعی و نظامی، وسایل و راه‌های ارتباطی، و برنامه عملی مربوط به نظام حکومت، همه و همه به والی و حاکم اسلامی واگذار شده است و او باید با توجه به مصالح جامعه و از طریق مشورت با مسلمانان، نسبت به این‌گونه موارد اقدام کند و روش‌های مناسب را به کار بندد.

نتیجه این‌که، احکام الهی ثابت و تغییر ناپذیر است، ولی روش‌های خاص به کارگیری و تطبیق آن‌ها بر مصادیق و موارد خاص، تحول و تبدل می‌پذیرد (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۱۲۱).

نقش زمان و مکان در ایجاد احکام و عناوین ثانویه

منظور از زمان و مکان، حوادث و تحولاتی است که در بستر زمان و گستره مکان رخ می‌دهد. بدین سان، همه موضوعات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، پیشرفت‌های علمی و تخصصی بشر، تغییر ساختار اقتصادی، دگرگونی در ارزش‌های اخلاقی، تغییر عرف و عادت، جنگ و بحران‌های ناشی از آن، نوع حکومت و مانند آن، در قلمرو بحث قرار می‌گیرد. در روایات صادره از ائمه معصومین علیهم‌السلام، ضمن اشاره به این معنا از زمان، به عوامل به وجود آورنده آن، تأثیر زمان بر سایر ارکان جامعه و لزوم آگاهی از آن برای اخذ تصمیم شایسته تصریح شده است.

در روایتی از علی علیه‌السلام چنین آمده است: «إِذَا فَسَدَ الزَّمَانُ سَادَ اللَّئِمُ؛ هرگاه روزگار تباهی پذیرد، فرومایگان سروری می‌یابند» (آمدی، ۱۳۷۳، ص ۳۱۳). در بیان دیگری از آن امام همام چنین وارد شده که: «هرگاه صلاح و نیکی بر زمان حاکم گردد، نباید بی‌جهت نسبت به دیگران بدگمان شد و گرنه موجب ستم و خروج از حد اعتدال خواهد شد؛ و اما اگر فساد و زشتی بر زمان چیره گردد، حسن ظن و خوش‌باوری نسبت به دیگران موجب فریب‌خوردن است» (آمدی، ۱۳۷۳، ص ۳۲۵). نیز آن حضرت در بیاناتشان، با تصریح به یکی از عوامل پدید آورنده زمان می‌فرمایند: «إِذَا تَغَيَّرَتْ نِيَّةُ السُّلْطَانِ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ...»؛ هرگاه مرام حکمران دگرگون شود، روزگار گونه دیگری به خود گیرد؛ یا از بیداد به داد گراید و یا از داد به بیدادگری روی آورد» (آمدی، ۱۳۷۳، ص ۳۱۱). به دلیل اهمیت تأثیرگذاری زمان و مکان، امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «العالمُ بزمانه لا تَهْجُمُ عليه اللُّؤَابِسُ؛ کسی که به زمان خویش آگاهی داشته باشد، به‌ناگاه دچار خطا و لغزش نخواهد شد» (کلینی، ۱۳۶۵، ص ۲۷).

البته تأثیر زمان و مکان، به این معنا نیست که قوانین اسلام از عرف یا خواهش‌های نفسانی ملت‌ها تبعیت کند و یا جای خود را به قوانین عرفی‌ای بدهد که نتیجه آن، تعطیلی اجرای احکام اسلامی باشد؛ بلکه غرض آن است که باید احتیاج‌های واقعی بشر و انواع تحولات به وجود آمده، شناخته شود و قوانین هماهنگ با آن، از منابع اسلامی، توسط متخصصان امر استخراج و به جامعه عرضه گردد. بر این اساس، مقررات اسلام، ضمن آن که موجودیت و استقلال خود را

حفظ می‌کند، می‌تواند پاسخ‌گوی مقتضیات ضروری زمان و نیازهای جدید بشر، نه هوس‌ها و خواهش‌های نفسانی او، باشد (مطهری، ۱۳۷۰، ب، ص ۸۴).

به همین دلیل، امام خمینی (ره) در تاریخ ۱۳۶۷/۷/۲ شمسی در پاسخ به نامه یکی از مدرسین حوزه علمیه قم فرمودند که عدم پاسخ‌گویی به نیازهای زمان و مسایل مستحدثه، مانند محیط زیست، ترافیک و انفال، و نادیده گرفتن تمدن جدید، بازگشت به زندگی کوخ‌نشینی و صحرانشینی است (امام خمینی، ۱۳۷۲، ج ۲۱، ص ۳۴).

بنابراین، زمان و مکان دو عنصرند که در تحقق موضوعات احکام، به ویژه موضوعات احکام ثانویه -که زمانی و مکانی هستند- نقش زیادی دارند؛ زیرا این گونه احکام، بر اثر عارض شدن حالات ویژه و استثنایی بر انسان فعلیت می‌یابند و این حالات نیز در بستر زمان و مکان تحقق می‌یابند. در چنین حالاتی است که عناوین ثانویه به وجود می‌آیند و خواستار احکام خاصی هستند. به همین دلیل است که احکام ثانویه موقتی هستند و به همان زمان و مکان تحقق عنوان ثانوی اختصاص دارند.

تأثیر این دو عنصر، گاه در تبدیل عنوان اولی به ثانوی، ظهور و بروز پیدا می‌کند؛ مانند این که عملی در وضع عادی حرجی نباشد؛ ولی در موقعیت خاصی از زمان یا مکان حرجی شود؛ و گاهی نیز در تغییر مصادیق عناوین ثانویه بروز و ظهور می‌یابد. مثلاً پرداخت مالیات در حکومت پهلوی کار حرامی بود؛ اما با تحول نظام حکومتی و تشکیل حکومت اسلامی، به عنوان مقدمه واجب، وجوب پیدا کرده است؛ یعنی این عمل، با گذشت زمان، مصداقی برای عنوان ثانوی (حفظ نظام) قرار گرفته است.

به طور کلی، می‌توان گفت عناوین ثانویه‌ای، نظیر عسر و حرج، ضرر، اضطرار، مقدمه واجب، تقیه و... پدیده‌هایی زمانی و مکانی هستند و در شرایط و اوضاع و احوال خاصی از زمان و مکان تحقق پیدا می‌کنند.

دو عنصر زمان و مکان، با عناوین ثانویه چنان رابطه تنگاتنگی دارند که برخی محققان، قلمرو تأثیر زمان و مکان بر اجتهاد را در تطبیق قواعد ثانویه بر قواعد اولیه دانسته‌اند؛ یعنی تنها راه تأثیر زمان و مکان بر تغییر احکام، ایجاد عناوین ثانویه است که مجتهد آن را تشخیص می‌دهد و

احکام ثانویه را بر آن بار می‌نماید (علوی گرگانی، ۱۳۷۴، ص ۲۰۵). البته منحصر کردن تحقق عنوان ثانوی در عنصر زمان و مکان درست نمی‌نماید؛ اما تأثیر و نقش آن دو بر تحقق عناوین ثانویه قابل انکار نیست.

متعلق تأثیرگذاری زمان و مکان

این که آیا تنها موضوعات و مصادیق احکام تغییر می‌کند یا حکم شرعی نیز متأثر از زمان و مکان است و در صورت اخیر، آیا همه اقسام حکم، متأثر از زمان و مکان می‌باشد یا صنف خاصی از آن؛ مانند احکام حکومتی یا معاملی؛ میان اهل نظر اختلاف است. برای تعیین قلمرو بحث، به توضیح چند اصطلاح می‌پردازیم:

۱. موضوع حکم: "موضوع حکم" مجموع اموری است که در تحقق حکم و فعلیت یافتن آن دخالت دارند. "موضوع"، همواره بر حکم مقدم است و لازمه صدور حکم، وجود موضوع است و تحقق حکم بدون وجود موضوع اصلاً معنا و مفهومی ندارد. باید موضوعی وجود داشته باشد تا اقتضای حکم خاصی را اقتضا کند و به تبع، حکم خاصی بر آن بار شود؛ مثل این که حکم حرمت، بدون فرض موضوع خاصی که بر آن مترتب شود، هیچ مفهوم و ثمره‌ای ندارد؛ اما تحقق یک موضوع مثل شرب خمر، وجود حکم را توجیه می‌کند و حکم حرمت، بر شرب خمر بار می‌شود.

۳. متعلق حکم: هرکاری که مکلف پس از توجه تکلیف به او، باید آن را انجام دهد یا ترک کند، «متعلق حکم» نامیده می‌شود. حکم، پیوسته در تکوّن و پیدایش متعلق یا در ترک آن مؤثر است؛ برخلاف موضوع که باید در رتبه قبل از حکم وجود داشته باشد.

۴. ملاک و مناط حکم: یکی از ضروریات شیعه و بیش‌تر اهل سنت، این است که احکام اسلام تابع مصالح و مفاسد واقعی‌اند (مطهری، ۱۳۷۰، الف، ص ۲۷). در واقع، این مصالح و مفاسد واقعی هستند که ملاک و مناط حکم قرار می‌گیرند؛ یعنی شارع مقدس به چیزی دستور می‌دهد که در ذات خودش مصلحت داشته باشد و از چیزی نهی می‌کند که دارای مفاسد باشد و لاقلاً باید در خود جعل حکم، مصلحتی، از قبیل امتحان یا ایجاد آمادگی وجود داشته باشد.

۵. **نفس حکم شرعی:** پس از تصور موضوع و مصالح و مفاسد موجود در متعلق آن، "حکم شرعی" صادر می‌شود. حکم شرعی، عبارت است از: فرمان و اعتبار شارع برای سامان بخشیدن به امور زندگی مادی، معنوی، فردی و اجتماعی انسان‌ها، که به وسیله خطابات شرعی، اعم از اخبار و انشا، ابراز شده و ادله اربعه، از جمله عقل، بر آن دلالت دارد.

بر این اساس، خطابات شرعی و ادله اربعه، حکم شرعی نیستند؛ بلکه مبرز و کاشف از آن هستند؛ چنان‌که فتوای مجتهد نیز لزوماً حکم شرعی نیست؛ بلکه نتیجه استنباط فقیه از منابع معتبر است، که ممکن است با احکام شرعی مطابق باشد یا نباشد؛ ولی تا زمانی که کشف خلاف نشده، به دلایل عقلی و نقلی تبعیت از آن لازم است.

با توجه به توضیحات یاد شده، به نظر می‌رسد زمان و مکان نه تنها بر موضوعات، مصادیق و اجتهاد تأثیر می‌گذارد؛ بلکه در خود حکم شرعی نیز نقش دارد. اما آیا همه احکام، متأثر از زمان و مکان‌اند یا برخی اقسام آن؟ این مطلب، مورد اختلاف است؛ ولی اجمالاً این‌که احکام و قوانین اسلام در چارچوب معینی قابلیت انعطاف دارد و حسب مورد، جای خود را به حکم دیگر یا نقیض خود می‌دهد. پس، مصب و متعلق تأثیر، نه تنها احکام شرعی است، بلکه همه اقسام آن ثبوتاً امکان تأثیرپذیری دارند و اثباتاً نیز در مواردی - به صورت موقت و مقطعی یا دائم - تغییر یافته‌اند. این مطلب، با مروری بر سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز گذری بر روند قانون‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران و تحولات مربوط به آن آشکار می‌گردد. در این خصوص، حتی احکام عبادی احیاناً متأثر از زمان و مکان‌اند (ر.ک: دهقان، ۱۳۷۶، ص ۱۹ و ۶۸). امام خمینی (ره) در یکی از بیاناتشان فرموده‌اند: «حکومت می‌تواند از حج، که از فرایض مهم الاهی است، در مواقعی که خلاف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند» (امام خمینی، ۱۳۷۲، ج ۲۰، ص ۱۷۰).

احکام ثابت و متغیر

در نظام قانون‌مند اسلام، دو نوع قانون وجود دارد: احکام و دستورات ثابت و ابدی که هرگز دگرگونی در آن‌ها راه نمی‌یابد و نیز قوانین و مقررات متغیر و متحولی که با تغییر شرایط و مقتضیات زمان، تغییر و تبدل می‌یابد.

طبق نظر صاحب‌المیزان، علامه طباطبایی، اسلام مقررات خود را به دو بخش ثابت و متغیر تقسیم نموده و دارای دو نوع احکام و مقررات است: ۱. احکام و مقررات ثابت که بر اساس آفرینش انسان و مشخصات ویژه او استوار است، مانند قسمتی از مقرراتی که عبودیت و خضوع انسان را نسبت به پروردگارش مجسم می‌کند و یا کلیات مقرراتی که با اصول زندگی انسان، اعم از غذا، مسکن، ازدواج و... مربوط است و انسان همیشه به اجرای آن‌ها نیازمند است. ۲. مقررات و احکامی که جنبه موقت، محلی و یا جنبه دیگری دارد و قابل تغییر است و به حسب مصالح، در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون اختلاف پیدا می‌کند. این احکام، به عنوان آثار «ولایت عامه» مطرح است و به نظر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان و منصوبان از طرف ایشان و علمای دین بستگی دارد (طباطبایی، بی‌تا، صص ۶۷-۶۹).

به عبارت دیگر، در احکام دین فی الجمله تغییر و تحول وجود دارد و سر آن، این است که احکام و قوانین دین، مانند هر قانون عقلایی، تابع مصالح و مفاسدند و تغییر و دگرگونی در مصالح و مفاسد، با تغییر شرایط زمانی و مکانی، در برخی پدیده‌های اجتماعی روی می‌دهد. به طور کلی، عوامل زیادی وجود دارند که دست به دست هم می‌دهند و اوضاع و احوالی را فراهم می‌آورند که برآیند آن‌ها مصلحت یا مفسده است. اگر برآیند، مصلحت باشد، حکم به اجرا و اگر مفسده باشد حکم به ترک می‌شود. این عوامل دخیل در پیدایش مصلحت و مفسده، دو نوع‌اند: یا با پیدایش شرایط و اوضاع جدید ثبات داشته و تغییری در آن‌ها رخ نمی‌دهد و یا متغیر بوده، دستخوش تغییر و دگرگونی قرار می‌گیرند. از این رو، احکام به «ثابت» و «متغیر» تقسیم می‌شوند.

احکام ثابت، به دلیل این‌که عوامل دخیل در پیدایش مصلحت یا مفسده آن‌ها ثبات دارند؛ ثابت‌اند. و احکام متغیر، به دلیل این‌که عوامل دخیل در پیدایش مصالح یا مفاسد آن‌ها در حال تغییر هستند؛ متغیرند و تابع شرایط و اوضاع و احوال زمانی و مکانی‌اند. بنابراین، آشکار است که در احکام متغیر، مصلحت یا مفسده، چیزی جز برآیند عوامل موجود نیست.

از جمله معیارها و عوامل تغییرپذیری احکام، می‌توان موارد ذیل را نام برد: ۱. تغییر موضوعات احکام؛ ۲. تغییر عنوان موضوع احکام؛ ۳. تأثیر احکام ولایی یا حکومتی؛ ۴. تغییر

ارزش‌ها (ارزش مالی، مانند یک تکه یخ در زمستان و تابستان)؛ ۵. عرفی بودن موضوع حکم (مثلاً تعیین مقدار و کیفیت هزینه‌های زوجه)؛ ۶. کلی بودن قواعد (و واگذاری تطبیق مصادیق به عرف)؛ ۷. تفاوت در استنباط؛ و ۸. جهت صدور نصوص (ر.ک: ادیبی‌مهر، ۱۳۹۰، ص ۱۶۴ و ۱۷۶).

احکام اولی و احکام ثانوی

احکام واقعی، به لحاظ حالات استثنایی مکلف، به جز علم و جهل، به احکام واقعی اولی و احکام واقعی ثانوی، تقسیم می‌شود. احکام واقعی اولی، به وصف عنوانی موضوع و صرفاً به دلیل مصالح و مفاسد موجود در متعلق احکام و احیاناً در نفس احکام تعلق می‌گیرد، بی‌آن‌که حالات استثنایی مکلف مورد توجه باشد؛ در حالی‌که احکام واقعی ثانوی به موضوعاتی تعلق می‌گیرد که به عناوین ثانوی از قبیل اضطرار، اکراه، عجز، عسر و حرج و مانند آن معنون باشد. مثلاً سرقت با وصف عنوانی خود، موضوع برای حرمت است؛ در حالی که سرقت با عنوان اضطرار یا اکراه حرمت ندارد (مشکینی، ۱۳۴۸، ص ۱۲۱).

در نتیجه احکام واقعی اولی، احکامی است که در موضوعات آن‌ها، عناوین و نام‌های ابتدایی افعال یا چیزهای دیگر اخذ شده است؛ مانند وجوب نماز و روزه، و حرمت قمار و غنا؛ اما احکام واقعی ثانوی، احکامی است که در موضوعات آن‌ها عناوین ثانویه عارض بر عناوین اولیه اخذ شده است؛ مانند احکام ضرر، حرج، خطا، نسیان، اضطرار و اکراه.

حکم واقعی اولی

حکم واقعی اولی، حکمی مجعول است که بر ذوات افعال، بدون در نظر گرفتن عناوین ثانوی و استثنایی، مانند عسر و حرج مترتب می‌شود و موضوعات آن، عناوین اولیه است. به عبارت دیگر، احکام اولیه عبارت است از: سلسله بعث‌ها، زجرها و اباحه‌هایی که بر ذات موضوعات، بدون عروض عناوین ثانویه تعلق می‌گیرد و همواره ثابت و لایتغیر هستند و هیچ عاملی نمی‌تواند در آن‌ها دگرگونی ایجاد کند و تا ارتباط انسان با هستی برقرار است، باید به این تکالیف عمل کند.

بنابراین احکام اولیه، احکامی هستند که از سوی شارع مقدس به خاطر مصلحتی که در موضوع نهفته است، بدون در نظر گرفتن حالات استثنایی و یا علم و جهل مکلف، وضع شده‌اند. این احکام تغییرناپذیرند، مگر این‌که موضوع آن‌ها دگرگون شود؛ مانند نماز، روزه، حج و قصاص.

حکم واقعی ثانوی

حکم واقعی ثانوی، حکمی است که بر موضوع، به وصف اضطرار، اکراه و سایر عناوین ثانویه مترتب می‌شود و در شرایط استثنایی صادر می‌گردد. احکام ثانویه، تا زمانی که مکلف در حالت فوق‌العاده و استثنایی به سر می‌برد، باقی است (عاملی، بی‌تا، ص ۱۲۳). احکام ثانویه، ناظر بر احکام اولیه هستند و در شرایط غیرعادی، آن‌ها را تغییر داده یا به کلی برمی‌دارند؛ مثلاً وجوب روزه در ماه رمضان، از احکام اولیه است که به شرایط عادی مربوط است؛ لیکن اگر روزه‌داری موجب ضرر گردد و سلامتی انسان را به مشکل دچار سازد، در این جا حکم ثانوی، یعنی «قاعدۀ رفع ضرر» وارد عمل می‌شود و وجوب روزه را از کسانی که روزه‌داری برای آنها ضرر دارد؛ برمی‌دارد. همین‌گونه است اگر روزه‌داری، بر فرد دیگری ضرر وارد سازد؛ مانند زن باردار یا زنی که بچه شیرخوار دارد و روزه گرفتن به فرزند او ضرر می‌رساند. این حکم، در جایی که انجام دادن عمل عبادی موجب سختی و مشقت طاقت‌فرسا باشد نیز جاری است؛ زیرا مشقت بیش از حد معمول در اجرای چنین تکالیفی، هر چند به مرحله ضرر نرسد؛ موجب حرج و سختی غیر متعارف است و در این صورت قاعدۀ «رفع حرج» بر حکم اولی احکام عبادی اولویت دارد و موجب می‌گردد وجوب آن‌ها از بین برود.

احکام ثانوی، در معاملات، به معنای اعم فقهی نیز جاری است و حکم اولی را تغییر می‌دهد یا به کلی آن را برمی‌دارد (بجنوردی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۶). برای نمونه، حکم اولیه خوردن گوشت و دیگر غذاهای مباح، حلیت (حلال بودن) است؛ ولی اگر خوردن آن زیان جدی و مهم به بدن وارد سازد، حرام خواهد بود؛ چنان‌که اگر ترک آن زیان‌آور باشد و خوردن آن برای حیات انسان ضرورت پیدا کند، واجب خواهد شد. در این جا، حکم ثانوی «نفی ضرر»، حکم اولی را

تغییر می‌دهد و به تعبیر دقیق‌تر، به علت تغییر موضوع، جایگزین حکم اولی می‌شود و این در حالی است که در تمام موارد یاد شده، حکم اولی نسخ نشده و باقی خواهد بود.

تفاوت حکم ثانوی و حکم ظاهری

تفاوت میان حکم ثانوی با حکم ظاهری، در این است که حکم ثانوی، در واقعی بودن، همانند حکم اولی است و از سوی شریعت و قانون‌گذار با توجه به شرایط ویژه جعل وضع می‌شود. بنابراین، هر دو حکم، واقعی بوده و از عنصر شک و ظن به دور است؛ لیکن حکم ظاهری را فقیه در حال شک و ظن و عدم دسترسی به حکم واقعی، اعم از اولی یا ثانوی، از راه امارات و ادله ظنی به دست می‌آورد (انصاری، ۱۳۷۶، ص ۴۲۲).

تفاوت حکم اولی و حکم ثانوی

«احکام اولیه»، آن دسته از احکام فقهی است که شارع مقدس، طبق مصالح و مفاسدی که در ذات موضوع قرار دارد، آن‌ها را صادر کرده و این صدور حکم، بدون لحاظ حالات استثنایی از قبیل اضطرار، عسر و حرج و ضرر است که بر مکلف عارض می‌شود.

«احکام ثانویه»، احکامی است که با لحاظ وضعیت خاص و استثنایی که مکلف با آن مواجه می‌شود، صادر می‌گردد. برخی از آن حالات خاص و استثنایی، عبارتند از: ضرر، عسر و حرج، اضطرار، اکراه، عجز، خوف، تقيه و مرض.

نکته قابل توجه در احکام ثانویه، آن است که تا وقتی این حالات و شرایط استثنایی، که از آن‌ها به «عناوین ثانویه» یاد می‌شود، وجود داشته باشد، حکم اولی (که موضوع آن، عنوان اولی است) منتفی و حکم ثانوی محقق و برقرار می‌گردد. در واقع حکم اولیه، طبق مصلحت و مفسده دائمی و پایدار است و حکم ثانویه، بر مبنای مصلحت، موقت است. مثلاً در این حکم که می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا؛ و اگر بیمار یا در سفرید یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان آمیزش کردید و آب نیافتید؛ پس بر خاکی پاک تیمم کنید» (نساء: ۴۳)؛ حکم وجوب وضو با آب، حکم اولی است و حکم وجوب تیمم، حکم ثانوی است که بیان‌کننده تکلیف مکلف در حالت استثنایی و

عدم دسترسی به آب است، که به محض دسترسی به آب، عنوان ثانوی از بین رفته، حکم شرعی به همان عنوان اولی برمی‌گردد (لطفی، ۱۳۷۹، ص ۵۱۱ و ۵۱۳).

بنابراین، پاره‌ای از تفاوت‌های اساسی میان حکم اولی و ثانوی عبارتند از:

۱. حکم اولی، همیشگی است؛ ولی حکم ثانوی، موقت است. به تعبیری، احکام عناوین اولی پایدار و ثابت است؛ در حالی که احکام عناوین ثانوی موقت هستند. به عنوان مثال، مادامی که ایجاب می‌کند انسان از ذبح غیر اسلامی استفاده کند، چنان گوشتی به «عنوان ثانوی» حلال است و همین که ضرورت برطرف شد، حکم حلیت خود به خود برطرف می‌شود و حکم تحریم که «عنوان اولی» است، به قوت خود لازم الاجراست (مکارم شیرازی، الف، ۱۳۶۶، ص ۱۴).

۲. احکام عناوین اولیه هرگز تابع قانون اهم و مهم نیست؛ در حالی که احکام عناوین ثانویه همیشه از قانون «اهم و مهم» سرچشمه می‌گیرد؛ مثلاً ضرورتی که استفاده از ذبح غیر اسلامی را ایجاب می‌کند، باید از چنان اهمیتی برخوردار باشد که بر اصل تحریم این‌گونه گوشت‌ها ترجیح یابد و یا در مسئله «مالیات» باید چنان مصالح مهمی در گرفتن آن وجود داشته باشد که بر مسئله «احترام مالکیت شخصی» پیشی گیرد. بر این اساس باید در همه جا، با توجه به ارزش‌های مختلف اسلامی، مصالح موجود در عنوان ثانوی بر مصالح موجود در عنوان اولی برتری داشته باشد. البته شناخت این مطلب، برای کسانی که با ادله شرع و کتاب و سنت و به اصطلاح با مذاق شارع آشنا هستند، کار پیچیده و مشکلی نیست؛ ولی به آگاهی نیازمند کافی است (مکارم شیرازی، الف، ۱۳۶۶، ص ۱۴).

۳. تا هنگامی که حالت اضطرار و استثنایی برای مکلف وجود داشته باشد، حکم ثانوی نیز پابرجاست و با رفع حالت ویژه، حکم ثانوی نیز منتفی خواهد شد.

۴. حکم اولی، بر همه مکلفان واجب و احکام عناوین اولیه نسبت به تمام افراد یکسان است؛ مانند حرمت ذبح غیر اسلامی که در مورد همه مکلفان ثابت است؛ اما حکم ثانوی این‌گونه نیست؛ بلکه احکام عناوین ثانوی نسبت به اشخاص فرق می‌کند و تنها شامل کسانی است که در موقعیت استثنایی و حالت اضطراری قرار گرفته‌اند.

۵. احکام ثانوی همیشه در طول احکام اولی قرار دارند؛ به این معنا که واجب اصلی، که در ابتدا بر مکلف واجب شده، همان حکم اولی است؛ لیکن پس از حدوث حالت استثنایی، به جای آن، حکم ثانوی جایگزین می‌شود.

دیدگاه‌های ارائه شده در تبیین حکم اولی و ثانوی

در تعریف و تبیین «حکم ثانوی» و در مقابل آن «حکم اولی»، نظریاتی چند ارائه شده است:

۱. بر اساس آن چه میان فقها مشهور است، حکم اولی، حکمی است که بر افعال و ذوات به لحاظ عناوین اولی آن‌ها بار می‌شود، مانند وجوب نماز صبح و حرمت نوشیدن شراب.

حکم ثانوی، حکمی است که بر افعال و ذوات با وجود وصف جدید، مانند اضطرار، اکراه و دیگر عناوین عارضی بار می‌گردد؛ مانند جواز افطار در ماه رمضان در مورد کسی که روزه برایش ضرر دارد، یا موجب حرج است. سبب نام‌گذاری چنین حکمی به ثانوی، آن است که در طول حکم واقعی اولی قرار دارد (مشکینی، ۱۳۴۸، ص ۱۲۱). در کتاب *الاصول العامه للفقهاء المقارن آمده است:*

الحکم الاولی، الحکم المجهول للشیء اولاً و بالذات، أي بلا لحاظ ما یطرأ علیه من العوارض الأخری، کاکثر الأحکام الواقعیة تکلیفیة و وضعیة؛ و الحکم الثانوی ما یجعل للشیء من الأحکام یلحظ ما یطرأ علیه من عناوین خاصة تقتضی تغییر حکمه الأولی؛ حکم اولی، حکمی است که اول و بالذات و بدون ملاحظه عناوین عارض بر موضوع جعل می‌شود؛ مثل بیش‌تر احکام تکلیفی و وضعی؛ و حکم ثانوی، حکمی است که با توجه به عناوین مخصوص عارض بر آن، که تغییر حکم اولی را اقتضا دارد؛ مقرر می‌گردد (حکیم، ۱۹۶۳، ص ۷۳).

مثلاً حکم اولی نوشیدن آب اباحه است؛ اما چنانچه حفظ و زنده ماندن، به نوشیدن آب منوط باشد، در این صورت، نوشیدن آب واجب می‌شود و این وجوب، حکم ثانوی است.

۲. برخی بر خلاف تعریف رایج و مشهور، احکام اولیه و ثانویه را به گونه دیگری و از طریق «اطلاق و تقیید وصفی» توضیح داده و گفته‌اند:

احکام اولیه، عبارت است از: آن دسته از احکام که بر موضوعات خود به نحو اطلاق و دوام بار می‌شوند؛ یعنی احکامی که به صورت قضیه دائم، همه‌مصادیق خارجی خود در جمیع زمان‌ها و مکان‌ها و حالت‌ها را در بر می‌گیرد؛ و احکام ثانویه، عبارت است از: آن دسته از احکام کلی که دارای عناوین و موضوعاتی عام هستند، ولی نه به گونه مطلق؛ بلکه همواره با تقید و توصیف به چیزی. بدین ترتیب، قضیه از حالت اطلاق و دوام بیرون می‌آید و به صورت قضیه حینیّه و صفیّه مادامیه، نمایان می‌شود (شربانی، ۱۳۷۴، ص ۲۹۰).

برخی از صاحب‌نظران معاصر نیز در این زمینه سخنی مشابه گفتار بالا دارند و می‌نویسند: «آن قسمت از احکام اسلامی که بر مبنای نیازهای ثابت وضع شده، احکام اولیه است» (جعفری، ۱۳۷۴، ص ۹۱). بر اساس این نظر، احکامی که با توجه به نیازهای ناپایدار وضع می‌شود، احکام ثانویه نام دارد.

۳. بعضی نیز رویکرد «تزام صلاح و فساد» را در پیش گرفته و چنین گفته‌اند:

حکم اولی، به دستوری گفته می‌شود که شارع اسلام بر مبنای صلاح و فساد اولی در موضوع یا متعلق، حکم نموده و حکم ثانوی، در موردی است که شارع بر مبنای التزام صلاح و فساد، حالت عارض و موقت با مصلحت و مفسده ثابت اولی، حکم می‌کند (یزدی، ۱۳۶۴، ص ۸۶).

۴. برخی دیگر، برای تبیین حکم ثانوی، از راه «نسبی بودن» آن وارد شده‌اند:

«اولیت» و «ثانویت»، اموری نسبی هستند. وقتی حکمی بر عنوانی از موضوعات بار می‌شود، اگر بدون عنایت و نظر به عنوان دیگری لحاظ شود، آن را حکم اولی می‌نامند؛ اما چنانچه با این عنایت و فرض باشد که عنوان دیگری نیز بر همین ذات بار شده، حکم ثانوی است. مثلاً وضو عنوانی شرعی است که حکم نفسی آن «استحباب» و حکم غیری آن «وجوب» است. ذات شستن دست و صورت و مسح سر و پا، به همراه قصد عنوان وضو، به علاوه نیت قربت یا بدون آن، بنا بر اختلاف در این مورد، ذاتی است که عنوان شرعی وضو بر آن رفته است.

اکنون اگر وضو برای مکلفی موجب ضرری یا حرجی باشد، عنوان «ضرر» و «حرج» که با عنایت و نظر به عنوان «وضو» و در طول آن لحاظ می‌شود؛ عنوان ثانوی وضو خوانده می‌شود که حکم جواز ترک یا حرمت ارتکاب را برای آن ذات، به دنبال خواهد آورد (صرامی، ۱۳۷۴، ص ۳۳۷).

اما به نظر می‌رسد که بهترین رویکرد در تعریف و تبیین حکم اولی و ثانوی، همان رویکرد اول است، که میان فقها مشهور می‌باشد.

حکمت و ملاک جعل احکام ثانوی

اصل «ضرورت دین» مبتنی بر عدل الاهی است؛ یعنی عدل الاهی اقتضا دارد که خداوند با ارسال رسل و انزال کتاب‌های آسمانی، اسباب سعادت و کمال انسان را فراهم کند. احکام شرعی نیز که برای رسیدن انسان به کمال جعل شده‌اند، به اقتضای عدل الاهی بر مصالح و مفاسدی مبتنی هستند که هر کدام نیازی از نیازهای انسان را برآورده می‌کند. بنابراین، هر فرمانی از ناحیه خداوند، اعم از ایجابی یا سلبی، بر عدل مبتنی است و این اصل، اقتضا می‌کند که احکام شرعی بر جلب منافع و دفع مفاسد مبتنی باشند. مرحوم ملا نظرعلی طالقانی، این اصل را در قالب عباراتی موجز بیان کرده است:

انّ من القواعد المسلّمة عند الامامية التي قامت عليها البراهين القطعية بطلان الترجيح بلا مرجح و ترجيح المرجوح علي الراجح، و فروغها أنّ الاحكام الشرعية تابعة للمصالح و المفاسد؛ یکی از قواعد مسلم نزد امامیه که دلایل یقینی بر آن اقامه شده، قبیح بودن مقدم داشتن چیزی بر چیز دیگر بدون دلیل و یا مقدم داشتن امر فروتر است؛ و از مصادیق این قاعده کلی، این است که احکام شرعی از روی مصالح و مفاسد جعل شده‌اند (طالقانی، ۱۳۰۴، ص ۱۵).

از این رو، احکام واقعی اولی برای جلب منفعت و یا دفع مفسده از انسان مقرر شده‌اند. لیکن در صورتی که دسترسی یا عمل کردن به احکام اولی ممکن نباشد، شارع مقدس، بر اساس همان حکمت جلب منافع و دفع مفاسد، انسان‌ها را به حال خود رها نکرده و برای چنین شرایطی، احکام واقعی ثانوی را جعل کرده است.

همچنین ملاک و ضابطه در جعل حکم واقعی ثانوی، «عروض یکی از عناوین ثانویه بر فعل مکلف» است؛ یعنی شارع مقدس، آن عناوین را حجت قرار داده و برای آن‌ها حکم خاصی جعل کرده است. به دیگر سخن، زمانی که یکی از عناوین ثانویه بر فعل مکلف منطبق شود و فعل انسان مصداق آن عنوان باشد؛ شارع مقدس حکم ثانوی را مقرر کرده است.

عنوان اولی و ثانوی

آنچه در فقه و اصول مهم است، عنوان بما هو عنوان نیست؛ بلکه عنوان از جهت اولی یا ثانوی بودن مورد توجه و بحث است و فقها و اصولیین، «عنوان» را با توجه به اولی و ثانوی بودن تعریف می‌کنند؛ مانند:

العنوان المأخوذ في الموضوع قد يكون عنواناً ثابتاً له مع قطع النظر عن العوارض و الطواریء التي يتغير الحكم بها، فيستوي عنواناً أولياً؛ و أخري يكون من العوارض و الطواریء التي قد يلحقها و يتغير بها حكمه فيستوي عنواناً ثانوياً؛ عنوانی که موضوع حکم قرار می‌گیرد، گاهی با قطع نظر از عوارض تغییر دهنده حکم، عنوان قرار گرفته است؛ که «عنوان اولی» نامیده می‌شود، و گاهی همراه با عوارض، موضوع حکم قرار می‌گیرد و این عوارض سبب تغییر حکم می‌شود، که «عنوان ثانوی» است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۳، ص ۵۴۰).

بنابراین، «عنوان اولی» موضوعی است که قطع نظر از عوارض مختلفی که بر آن عارض می‌شود؛ مورد توجه قرار می‌گیرد. هر حکمی که بر چنین موضوعی وارد شود، «حکم اولی» است. اما «عنوان ثانوی» به عناوین عارضی‌ای گفته می‌شود که به اصطلاح در طول عناوین اولیه قرار دارند (مکارم شیرازی، الف، ۱۳۶۶، ص ۱۳) و به حکم وارد بر آنها، «حکم ثانوی» می‌گویند.

به دیگر سخن، هر حکمی، دارای موضوعی ویژه است که به آن تعلق گرفته است. گاه این موضوع، به حسب خودش لحاظ می‌شود، که دارای انواع و اقسامی است؛ و گاه به حسب عوارض بیرونی لحاظ می‌گردد، که در این صورت، حکم آن تغییر می‌یابد. برای نمونه، مردار به خودی خود یک موضوع است و دارای انواع و اقسامی است؛ مردار گاو، گوسفند، شتر و ...

عوامل مرگ نیز مختلف و متفاوت است: گاه از بلندی به زمین پرت شده یا حیوان دیگری به آن شاخ زده و مرده است و گاه نیز درنده‌ای آن را دریده و قسمتی از بدنش را خورده است. در این جا آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» (مائده: ۳)؛ همه انواع حیوان مردار و حلال نشده را دربر می‌گیرد. اما از سوی دیگر، همین «مردار» دارای عنوان‌های بیرون از ذات خود است که بر آن عارض می‌شوند؛ مانند آن که انسان به خوردن آن ناگزیر باشد. روشن است که عنوان «اضطرار و ناگزیر بودن»، از عنوان‌هایی نیست که به واسطه ذات این موضوع بر آن عارض شود؛ بلکه این عروض به واسطه اموری بیرون از ذات آن است. چنین عناوین عارضی به واسطه امور بیرون از ذات موضوع را «عناوین ثانوی» می‌نامند. در مثال دیگر، حفر چاه، به خودی خود، کاری مباح است؛ بی‌هیچ تفاوتی میان حفر چاه عمیق یا نیمه عمیق یا کم عمیق؛ اما هنگامی که همین کار، مقدمه به دست آوردن آب برای وضو یا غسل باشد، به عنوان مقدمه، واجب خواهد شد. روشن است که در این جا نیز عنوان «مقدمه بودن» عنوانی بیرون از ماهیت حفر چاه است و از بیرون بر آن عارض شده است؛ به چنین عنوانی، «عنوان ثانوی» گویند.

فتوای معروف تحریم تنباکو از سوی آیت‌الله میرزای شیرازی در جریان نهضت تنباکو نیز نمونه‌ای دیگر از عناوین ثانوی است؛ چرا که استعمال تنباکو در آن زمان، موجب قدرت یافتن بیشتر دشمنان اسلام می‌شد.

تفاوت عنوان اولی و ثانوی

همان طور که در تعریف آمد، منظور از «عنوان اولی» این است که یک موضوع، قطع نظر از عوارض مختلف، مورد توجه قرار گیرد. هر حکمی که بر چنین موضوعی وارد شود، «حکم عنوان اولی» است؛ در حالی که «عنوان ثانوی»، به عناوین عارضی‌ای گفته می‌شود که به اصطلاح در طول عناوین اولیه قرار دارند.

به عنوان نمونه، گوشت حیوانی که طبق موازین اسلامی ذبح نشده، حرام است و این، عنوانی اولی است. اما گاهی عوارضی پیش می‌آید که همین گوشت حرام در شرایط خاص حلال می‌شود؛ مثلاً انسان، به گرسنگی شدید گرفتار می‌شود و هیچ ماده غذایی جز همین نوع گوشت برای حفظ جان خود ندارد یا به ضرورت به کشوری خارجی غیر اسلامی مسافرت می‌کند و

ناچار است در آن‌جا مدتی طولانی بماند و ذبح اسلامی به هیچ وجه در آن‌جا یافت نمی‌شود و شرایط به گونه‌ای است که اگر مدت طولانی از مواد پروتئینی استفاده نکند، بیمار می‌شود. (فرض مسئله، در جایی است که هیچ نوع مواد پروتئین‌دار دیگری، مانند حبوب، که بتواند جایگزین گوشت شود، وجود نداشته باشد). در این‌جا برای حفظ جان یا حفظ سلامت خود، از حداقل لازم ذبح غیر اسلامی استفاده می‌کند و این گوشت با این شرایط برای او حلال می‌شود (مکارم شیرازی، الف، ۱۳۶۶، ص ۱۳).

عنوان ثانوی که در این‌جا مجوز خوردن این‌گونه گوشت‌ها شده، همان «ضرورت و اضطرار» است و در آیات قرآن مجید، در همین مورد، به آن اشاره شده است. در یک‌جا می‌فرماید: «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ کسی که [برای حفظ جان خود، به خوردن آن‌ها] ناچار شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد [یعنی بیش از اندازه مورد نیاز نخورد]، گناهی بر او نیست، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است» (بقره: ۱۷۳) و نیز می‌فرماید: «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ کسی که بدون سرکشی و زیاده‌خواهی [به خوردن آن‌ها] ناچار گردد، قطعاً پروردگار تو آمرزنده و مهربان است» (انعام: ۱۴۵).

همچنین می‌فرماید: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَالْخَنزِيرَ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ جز این نیست که [خدا] مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را نام غیر خدا بر آن برده شده؛ حرام گردانیده است [با این همه] هر کس که [به خوردن آن‌ها] ناگزیر شود و سرکش و زیاده‌خواه نباشد، قطعاً خداوند آمرزنده و مهربان است» (نحل: ۱۱۵) و در جای دیگر می‌فرماید: «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ هر کس به اضطرار دچار شود، بی‌آن‌که به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است، بخورد] بی‌تردید خداوند آمرزنده و مهربان است» (مائده: ۳)؛ و همچنین در آیات متعدد دیگر.

اقسام عناوین ثانویه

عناوین ثانویه به لحاظ موارد کاربرد در فقه اسلامی، در یک دسته‌بندی کلی به «عناوین ثانویه مشهور» و «عناوین ثانویه غیر مشهور» تقسیم می‌شود. در زمینه شمار عناوین ثانویه، تاکنون در کاوش‌ها و پژوهش‌های مربوط به فقه اسلامی، هیچ عددی ذکر نشده است. آن‌چه میان اصولیان،

فقیهان و حقوق‌دانان به نام «عناوین ثانویه» مشهور است، امور ذیل است: ۱. اضطرار (ضرورت)، ۲. ضرر و ضرار، ۳. عسر و حرج، ۴. نفی سبیل، ۵. حفظ نظام، ۶. مصلحت نظام، ۷. اهمّ و مهم (قاعده عقلی)، ۸. مقدمیت (مقدمه واجب یا حرام)، ۹. تقیه، ۱۰. امر به معروف و نهی از منکر، ۱۱. نذر، ۱۲. عهد، ۱۳. قسم، ۱۴. اکراه، و ۱۵. حکم حاکم (ولی فقیه).

البته عناوین ثانویه متداول دیگری نیز در فقه مطرح است که جداگانه یا در ذیل عناوین ثانویه مشهور کاربرد دارد؛ لیکن عناوین ثانویه غیر مشهور قابل شمارش نیستو افزون بر این‌که، در هر زمان و با توجه به نیازهای عصری، امکان پیش آمدن عناوین ثانویه جدید وجود خواهد داشت. از زمره این عناوین، موارد ذیل را می‌توان نام برد:

امر و نهی پدر و مادر (اطاعت از والدین)، نهی همسر، اجابت دعوت برادر مسلمان، تأدیب و تعذیر، دفاع از خویشتن، نجات جان دیگران، وصیت، بلوغ ثواب (رسیدن روایتی هرچند ضعیف بر ثواب انجام دادن کاری)، وسواس، تصرف در مال دیگران، عدم صلاحیت قضاوت (گرفتن به حکم قاضی ناصالح)، خضوع و تذلل (در نماز)، تشریح، جلال شدن، موطنه شدن، وقوع ربا بین پدر و فرزند، الزام مخالفان، یاری دادن بر اجرای واجب یا حرام شرعی، مرض، ابطال الفریضه، اشتراط چیزی در ضمن عقد لازم، خوف، رشوه، غیبت، کذب (و مسوغات آن)، عجز، جهل بسیط و جهل مرکب، خطا و فراموشی.

البته عناوین ثانویه، به آنچه بیان کردیم منحصر نیست؛ بلکه عناوین دیگری نیز در فقه هست که در ابواب خاصی کاربرد دارند؛ مثلاً عنوان «کثیر الشک بودن» که موضوع قاعده «لاشکّ لکثیر الشک» است. در احکام نماز، فقها بابی را به بحث شک در نماز اختصاص داده و احکام و صورت‌های مختلف آن را بیان نموده‌اند؛ اما روایاتی داریم که بیان می‌دارند کسی که زیاد شک می‌کند، لازم نیست احکام شک را رعایت کند و این، به عنوان یک قاعده است. بنابراین، عناوین ثانویه، به آنچه در این پژوهش آمده، منحصر نیست؛ بلکه موارد مذکور، تنها بخشی از عناوین ثانویه در فقه اسلامی است و با دقت و مطالعه در کتاب‌های مختلف، می‌توان عناوین متعدد دیگری را نیز به دست آورد (ر.ک: مکارم شیرازی ب، ۱۳۶۶، ص ۱۸).

برخی نیز در تقسیم‌بندی دیگر، عناوین ثانویه را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

۱. عناوینی که بر متعلق حکم شرعی (یعنی فعل مکلف)، مانند روزه، حج، قتل، خوردن گوشت مردار عارض می‌شوند؛
 ۲. عناوینی که بر موضوعات احکام شرعی، مانند ماه رمضان، استطاعت عارض می‌شوند،
 ۳. عناوینی که بر خود حکم شرعی، مانند وجوب و حرمت عارض می‌شوند؛ مثل این‌که کسی نسبت به حکم جاهل باشد.
- حدیث معروف رفع، هر سه عنوان را در خود جای داده است. در این حدیث که آن را شیخ صدوق به سند صحیح از حریر نقل می‌کند می‌خوانیم:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ: الْخَطَأُ وَالنَّسْيَانُ وَ مَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ، وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ مَا لَا يُطِيقُونَ، وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ، وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ، وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَاةٍ» (صدوق، ۱۳۶۲، ص ۴۱۷).

زیرا عناوینی مانند خطا و اکراه و اضطرار به «فعل مکلف» تعلق می‌گیرند، مثل اکراه به نوشیدن شراب و اضطرار به روزه‌خواری؛ و عنوانی مانند جهل (ما لا یعلمون)، هم به حکم تعلق می‌گیرد و هم به موضوع حکم، که می‌توان مثال‌های آن را به وفور در شبهات حکمی و موضوعیه یافت. عنوان نسیان نیز گاهی به حکم و گاهی به موضوع آن مربوط می‌شود (اصفی، ۱۳۷۴، ص ۲۴ و ۲۵).

ناگفته نماند، آن چه در میان این عناوین بیش‌تر به موضوع این پژوهش مربوط می‌شود، قسم نخست است و دو قسم دیگر، بیش‌تر به حکم ظاهری مربوط است که تفاوت آن با حکم ثانوی روشن شد و آمد که حکم ثانوی، همانند حکم اولی، از اقسام حکم واقعی است، نه حکم ظاهری.

جایگاه کاربردی عناوین ثانویه، از دیدگاه فقها

در زمینه نسبت بین عناوین ثانویه با عناوین اولیه، دو دیدگاه میان فقیهان و اصولیان وجود دارد: ۱. دگرگونی در احکام اولیه و ملاک‌های آن‌ها، با پیدایش عناوین ثانوی؛ و ۲. عدم دگرگونی در ملاک‌های احکام اولیه.

توضیح آن که، عبارت‌های بیش‌تر صاحب‌نظرانی که در باب احکام و عناوین ثانویه سخن گفته‌اند، حاکی از این است که پیدایش عناوین ثانویه، سبب دگرگونی در ملاک‌های احکام اولیه و در نتیجه تغییر آن احکام می‌شود.

مرحوم نائینی در مباحث پرشماری از علم اصول این دیدگاه را ابراز می‌دارد؛ از جمله هنگام تصویر دومین وجه از وجوه سببیت اماره می‌نویسد:

وجه دوم، این است که اماره سبب پیدایش مصلحتی در مؤدای خود شود که از مصلحت واقع نیرومندتر باشد؛ به گونه‌ای که حکم واقعی در حق شخص دارنده اماره، همان مؤدای اماره باشد. گرچه در متن واقع و بر طبق مصالح و مفاسد نفس‌الامریه نیز احکامی وجود دارد که عالم و جاهل در آن مشترکند؛ پیدایش اماره بر خلاف آن احکام، از قبیل عوارض و عناوین ثانویه‌ای است که بر موضوعات اولی عارض می‌شود و حسن و قبح آن‌ها را دگرگون می‌سازد؛ مانند عنوان‌های ضرر و حرج (نائینی، ۱۴۰۴، ص ۳۴۸-۳۴۹).

بر اساس این بیان، خوردن مردار و قیمت‌گذاری اجناس و امثال این‌ها، از متعلقات احکام اولیه هستند، که با عارض شدن عناوین ثانویه‌ای مانند «اضطرار» و «مقدمیت برای حفظ نظام»، مفسده خود را از دست می‌دهند و بدین ترتیب، ارتکاب آن‌ها دارای مصلحت و جایز می‌شود.

محقق نائینی هنگام بحث از مفاد اخبار من بلغ، دیدگاه مزبور را با صراحت بیش‌تری ابراز می‌دارد و می‌نویسد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بعید نیست «اخبار من بلغ»^۱ برای بیان این نکته باشد که «بلوغ خبر» [که بر ثواب داشتن انجام دادن کاری دلالت می‌کند] موجب پیدایش مصلحت در آن کار و در نتیجه استحباب آن می‌شود و بدین ترتیب «بلوغ»، مانند دیگر عناوینی است که بر کارها عارض و سبب حسن و قبح و دگرگونی در احکام آن‌ها می‌شود؛ مانند ضرر، عسر، اکراه، نذر و دیگر عناوین ثانوی (نائینی، ۱۴۰۴، ص ۴۱۴).

شیخ الشریعه اصفهانی نیز با پذیرش این نظر در مبحث خیرات، می‌گوید: «احکامی که بر اساس عناوین اولیه ثابت‌اند، هنگام پیدا شدن عناوین ثانویه برداشته می‌شوند» (اصفهانی، ۱۳۶۱، ص ۱۹۲).

نصی که می‌توان از آن، تأثیر عناوین ثانوی در ملاک‌های احکام اولی را استفاده نمود، حدیث معروف «رفع» است که بر اساس آن، ارتکاب پاره‌ای از محرّمات، در ظرف تحقّق اکراه و اضطراب و نسیان و مانند این‌ها، مباح و از مؤاخذه و عقاب خالی است؛ و روشن است که رفع عقاب و مؤاخذه در این گونه موارد، به سبب دگرگونی در ملاک و از بین رفتن مفسده می‌باشد. در مقابل این دیدگاه، به نظریه کسانی بر می‌خوریم که عارض شدن عناوین ثانوی را موجب دگرگونی در ملاک‌های احکام اولی نمی‌دانند. کسی که بیش از همه محققان، این نظریه را تأکید و استوار نموده، امام خمینی «ره» است. به گفته ایشان:

هر گاه عناوین ثانوی، مانند شرط و نذر و عهد، به چیزی تعلق بگیرند، حکم آن را تغییر نمی‌دهند. از این رو، اگر کسی نذر کند نماز شب بخواند یا خواندن آن را بر کسی شرط نماید، این نماز واجب نمی‌شود؛ بلکه بر استحباب پیشین خود

۱. مقصود از «اخبار من بلغ»، روایاتی است که علما در اثبات قاعده «تسامح در ادله سنن» به آن تمسک نموده‌اند؛ مانند روایات زیر که از امام صادق علیه السلام نقل شده‌اند: الف. «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَيَّ شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَهُ، كَانَ لَهُ أَجْرٌ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَقُلْهُ». ب. «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَهُ كَانَ أَجْرٌ ذَلِكَ لَهُ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَقُلْهُ». ج. «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَ ذَلِكَ طَلَبَ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ لَهُ ذَلِكَ الثَّوَابُ وَإِنْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَقُلْهُ». (حرر عاملی، وسائل الشریعه، ج ۱، باب ۱۸، احادیث ۱ و ۳ و ۴، ص ۸۰-۸۱)

باقی است. آن چه در این زمینه واجب است، تنها وفاداری به شرط است. معنای این وجوب، یک عنوان است و متعلق استحباب، عنوان دیگر؛ و سرایت کردن حکمِ عنوانی به عنوان دیگر، امری نامعقول است و مصداق خارجی‌ای که مورد اجتماع هر دو نوع است [یعنی نماز شبی که به منظور وفای به نذر یا شرط خوانده می‌شود] مصداق ذاتی نماز شب و مصداق عرضی نذر است و نذر، آن را متعلق حکم دیگری قرار نمی‌دهد. در شرط نیز امر به همین قرار است (امام خمینی، بی تا، ص ۶۸).

همان‌گونه که از ظاهر عبارت استفاده می‌شود، دیدگاه حضرت امام (ره) در این زمینه، نسبت به همه عناوین ثانویه شمول دارد. ایشان در مبحث «الشُّرُوطُ الَّتِي تَتَعَقَّبُ فِي الْعَقْدِ» ضمن بیانی، به این تعمیم تصریح می‌کند، که حاصل آن بیان چنین است:

احکامی که برای موضوعات به دلیل‌های اولی ثابت‌اند، به سبب عارض شدن امور عارضی، مانند شرط و نذر و غیر اینها، که متعلق احکام ثانوی هستند، دگرگون نمی‌شوند (امام خمینی، بی تا، ص ۱۷۳).

شاید بتوان نظریات موجود را این گونه ضابطه‌مند کرد که دگرگونی در ملاک‌های احکام اولیه در نتیجه عارض شدن عناوین ثانویه، تنها در مواردی است که میان احکام اولی و احکام ثانوی تزامن باشد؛ مانند همان موارد اضطرار و اکراه و مقدمیت؛ و عدم دگرگونی در ملاک‌ها نیز در مواردی است که بین این دو دسته از احکام، تزامنی در کار نباشد. بنابراین، نتیجه تأمل در عناوین ثانوی و ادله احکام آن، این است که در این مسئله قائل به تفصیل شویم.

البته گاهی عارض شدن عناوین ثانویه، حکم اولی فعل را برمی‌دارد؛ ولی حکم دیگری را بار نمی‌کند؛ مثل جایی که انسان از روی فراموشی یکی از اجزای غیر رکنی، نماز را به‌جا نیاورد. ولی گاهی دلیل عنوان ثانوی، حکم اولی را برمی‌دارد و حکم دیگری می‌آورد؛ مانند موارد اضطرار.

نتیجه

با توجه به هدف پژوهش، که اثبات کارآمدی و پویایی فقه اسلامی از طریق واکاوی جایگاه احکام و عناوین ثانویه در فقه و نقش آن‌ها در حل معضلات جامعه و پاسخ‌گویی به پیش‌آمدهای نو و مسایل مستحدثه بود؛ ابتدا به واژه‌شناسی «حکم» و «عنوان» و تبیین معنای «احکام ثانویه» و «عناوین ثانویه» و پیشینه تاریخی آن‌ها پرداختیم و رابطه احکام و عناوین ثانوی با پویایی، جاودانگی و جامعیت شریعت خاتم، و سازوکارهای دین در رویارویی با عناوین ثانویه را بررسی نمودیم و نقش زمان و مکان را در پیدایش عناوین و احکام ثانویه و متعلق تأثیرگذاری زمان و مکان تبیین کردیم. سپس به واکاوی نسبت احکام ثانویه با احکام اولیه و نیز تفاوت حکم ثانوی با حکم ظاهری پرداختیم و دیدگاه‌های ارائه شده در تبیین حکم اولی و ثانوی و نیز عنوان اولی و ثانوی را ارائه و نقد و حکمت و ملاک جعل حکم ثانوی را بیان کردیم. همچنین اقسام عناوین ثانویه و جایگاه کاربردی آن‌ها را در فقه از دیدگاه فقها و نظریه‌های گوناگون در این زمینه را واکاوی و نقد نمودیم.

نتایجی که از این پژوهش به دست آمد، عبارتند از:

- ۱- اثبات کارآمدی و پویایی فقه اسلامی، از طریق برجسته شدن نقش و جایگاه عناوین و احکام ثانویه در فقه و اهمیت آن‌ها در کاربردی کردن و پویایی فقه. به عبارت دیگر، فقه اسلامی با کمک احکام و عناوین ثانویه، در حل مشکلات جامعه اسلامی، در رویارویی با نیازهای نو و مسایل مستحدثه، و گشودن گره آن مشکلات تواناست.
- ۲- مورد تأکید بودن چنین جایگاه والایی برای عناوین و احکام ثانویه، در متون غنی اسلامی؛ یعنی قرآن و روایات؛ بدین جهت، گفته‌اند که نقش و اهمیت عناوین ثانویه در استنباط احکام شرعی، از عناوین اولیه کم‌تر نیست و چنانچه شارع مقدس احکام ثانویه را جعل نمی‌نمود، فقه اسلامی ناقص می‌نمود و بسیاری از افعال مکلفان بدون حکم باقی می‌ماند؛ چرا که این عناوین در سراسر فقه کاربرد دارند و در ابواب مختلف فقه، از طهارت گرفته تا حدود و دیات، به چشم می‌خورند و در کنار هر حکم شرعی در شرایط و حالت عادی، احکامی هم مربوط به حالات اضطراری و وضعیت فوق‌العاده جعل شده است.

۳- مقررات اسلام، ضمن آن که موجودیت و استقلال خود را حفظ می‌کند، می‌تواند پاسخ‌گوی مقتضیات ضروری زمان و نیازهای جدید بشر باشد.

۴- قوانین کلی دین که با فطرت انسانی هماهنگ است، در همه زمان‌ها و مکان‌ها ثابت است و احکام الاهی ثابت و تغییر ناپذیر است؛ ولی روش‌های خاص به کارگیری و تطبیق آن‌ها بر مصادیق و موارد خاص، تحول و تبدل می‌پذیرد. یکی از آن روش‌ها، کاربرد عناوین و احکام ثانویه در فقه است.

۵- در نظام قانون‌مند اسلام، دو نوع قانون وجود دارد: احکام و دستورات ثابت و ابدی که هرگز دگرگونی در آن‌ها راه نمی‌یابد و نیز قوانین و مقررات متغیر و متحولی که با تغییر شرایط و مقتضیات زمان، تغییر و تبدل می‌یابد.

به طور کلی، می‌توان گفت عناوین ثانویه‌ای، نظیر عسر و حرج، ضرر، اضطرار، مقدمه واجب، تقیه، پدیده‌هایی زمانی و مکانی هستند، که با آن‌ها در ارتباط تنگاتنگ می‌باشند و در شرایط و اوضاع و احوال خاصی از زمان و مکان تحقق پیدا می‌کنند.



منابع

- قرآن کریم.
۱. آصفی، محمدمهدی (۱۳۷۴ ش)، «نظریه‌ی الامام‌الخمینی فی دور الزمان و المکان فی الاجتهاد»، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی، ج ۵، چ اول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۲. آمدی، عبدالواحد (۱۳۷۳ ش)، «غرر الحکم و درر الکلم»، ج ۵، چ چهارم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
 ۳. ادیبی مهر، محمد (۱۳۹۰ ش)، «بررسی و تحلیل احکام ثانوی فقهی در قلمرو احکام ثابت و متغیر»، فصلنامه پژوهش‌های فقهی، سال هفتم، شماره ۴، ص ۱۵۵-۱۸۸.
 ۴. اصفهانی، شیخ الشریعه فتح‌الله بن محمدجواد (۱۳۶۱ ش)، «نخبه‌الازهار فی احکام الخیار»، تقریر: شیخ محمدحسین سبحانی تبریزی، قم، المطبعة العلمیة.
 ۵. اصفهانی، شیخ محمدحسین (۱۴۰۴ ق)، «الفصول الغرویة فی الاصول الفقهیة»، چ اول، قم، داراحیاء العلوم الاسلامیة.
 ۶. امام خمینی، روح الله موسوی (بی تا)، «کتاب البیع»، ج ۵، چ اول، قم، مطبعة مهر.
 ۷. ——— (۱۳۷۲ ش)، «صحیفه نور»، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۸. امینیان، مختار (۱۳۸۳ ش)، «عناوین ثانویه و احکام آن»، چ اول، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
 ۹. انصاری، شیخ مرتضی (بی تا)، «فرائد الاصول»، چاپ سنگی، قم، انتشارات اسماعیلیان.
 ۱۰. ——— (۱۳۶۷ ش)، «المکاسب»، چ دوم، قم، انتشارات علامه.
 ۱۱. انصاری، محمدرضا (۱۳۷۶ ش)، «دایرةالمعارف تشیع»، ج ۶، چ اول، تهران، نشر شهید سعید محبی.
 ۱۲. بجنوردی، میرزا حسن (۱۳۸۹ ق)، «القواعد الفقهیة»، ج ۱، چ اول، نجف، مطبعة الادب.
 ۱۳. پورسیدآقایی، مسعود و مؤلفان (۱۳۸۳ ش)، «درس‌نامه تاریخ عصر غیبت»، چ هفتم، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی.

۱۴. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۴ ش)، «ثابت‌ها و متغیرها»، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی، ج ۹، چ اول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۳ ش)، شریعت در آئینه معرفت، چ دوم، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۱۶. حرّ عاملی، شیخ محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق)، وسائل الشیعه، ج ۲۷، چ اول، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
۱۷. حکیم، سید محمدتقی (۱۹۶۳ م)، الاصول العامه للفقّه المقارن، چ اول، بیروت، دارالاندلس.
۱۸. حلی، فخرالمحققین محمد بن حسن (۱۳۸۷ ق)، ایضاح الفوائد، ج ۱، چ اول، قم، انتشارات اسماعیلیان.
۱۹. حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر (۱۹۸۲ م)، نهج الحق و کشف الصدق، چ اول، بیروت، دارالکتاب اللبنانی.
۲۰. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۷ ق)، فوائد الاصول، چ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۱. ————— (۱۳۶۳ ش)، کفایه الاصول، چ اول، تهران، انتشارات علمیه اسلامی.
۲۲. دهقان، حمید (۱۳۷۶ ش)، تأثیر زمان و مکان بر قوانین جزایی اسلام، قم، انتشارات مدین.
۲۳. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۰ ش)، عقاید استدلالی، ج ۲، چ اول، قم، انتشارات نصایح.
۲۴. شریبانی، عبدالحمید (۱۳۷۴ ش)، «حقیقه الشرعیة و الموضوعات المتجددة»، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی، ج ۹، چ اول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۵. صادقی، هادی (۱۳۷۷ ش)، پلورالیسم: دین، حقیقت، کثرت، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
۲۶. صدر، سیدمحمدباقر (۱۳۹۹ ق)، صوره عن اقتصاد المجتمع الاسلامی، چ اول، قم، مطبعة الخيام.
۲۷. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۱۳۶۲ ش)، النخصال، ج ۲، چ اول، قم، انتشارات جامعه مدرسین.

۲۸. صرامی، سیف الله (۱۳۷۴ ش)، «مبانی احکام حکومتی از دیدگاه امام خمینی»، مجموعه آثار کنگره مبانی فقهی حضرت امام خمینی، ج ۷، چ اول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۹. طالقانی، نظرعلی (۱۳۰۴ ق)، *مناط الاحکام*، تهران، نشر دارالخلافة.
۳۰. طباطبایی، علامه سیدمحمدحسین (بی تا)، *فرازهایی از اسلام*، گردآورنده: سیدمهدی آیت‌اللهی، تهران، نشر جهان آرا.
۳۱. ————— (۱۳۶۲ ش)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۴، چ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۲. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ ق)، *الاحتجاج*، ج ۲، چ اول، مشهد، نشر مرتضی.
۳۳. عاملی، شهید اول محمد بن مکی (بی تا)، *القواعد و الفوائد*، دو جلدی، ج ۱، چ اول، تحقیق: سیدعبدالهادی حکیم، قم، کتابفروشی مفید.
۳۴. عاملی، یاسین عیسی (۱۴۱۰ ق)، *الاصطلاحات الفقهیه فی الرسائل العملیه*، چ اول، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۳۵. علوی گرگانی، سیدمحمدعلی (۱۳۷۴ ش)، «قلمرو نقش زمان و مکان در احکام»، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی، ج ۱۴، چ اول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۳۶. کلانتری، علی اکبر (۱۳۷۸ ش)، *حکم ثانوی در تشریح اسلامی*، چ اول، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۷. کلینی، شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۳۶۵ ش)، *الکافی*، ج ۱، چ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۸. لطفی، اسدالله (۱۳۷۹ ش)، «رابطه ادله احکام ثانویه با ادله احکام اولیه»، نشریه دانشکده الهیات مشهد، شماره ۴۹ و ۵۰.
۳۹. مجلسی، علامه محمدباقر (۱۴۰۴ ق)، *بحار الانوار*، ج ۷۲، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۴۰. مشکینی، علی (۱۳۴۸ ش)، *اصطلاحات الاصول*، چ اول، قم، انتشارات حکمت.

۴۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۰ ش) (الف)، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، چ اول، قم، انتشارات صدرا.
۴۲. ————— (۱۳۷۰ ش) (ب)، خاتمیت، چ پنجم، قم، انتشارات صدرا.
۴۳. مفید، شیخ محمدبن نعمان (۱۴۱۳ ق)، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، چ اول، قم، کنگره شیخ مفید.
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۳ ق)، انوار الفقاهه، ج ۱، چ دوم، قم، مدرسه امیرالمؤمنین.
۴۵. ————— (۱۳۶۶ ش) (الف)، «عناوین اولیه و عناوین ثانویه»، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۲۷، شماره ۵.
۴۶. ————— (۱۳۶۶ ش) (ب)، «عناوین ثانویه در فقه اسلامی»، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۲۷، شماره ۶.
۴۷. نائینی، میرزا محمدحسین غروی (۱۴۰۴ ق)، فوائد الاصول، ج ۳، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۸. یزدی، محمد (۱۳۶۴ ش)، «وجوهات و مالیات»، مجله نور علم، شماره ۹.

